

املای هشتم دی

هوا گرم تر شده بود. خورشید هر لحظه نور گرم و سوزانش را بیشتر بر سینۀ زمین پهن می کرد. در اطراف سنگ، همه چیز آرام بود. تنها گاهی بوته های خار، تکانی می خوردند و یا صدای خزیدن حشره ای بر زمین گرم، به گوش می رسید. سنگ خسته بود. پشتش از تابش نور خورشید گرم شده بود. چشم هایش را برهم گذاشت و آرام آرام به خواب رفت

هان و هان! خویشتن را خوار مداد! زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی. و در جهان، گرمی ترین. پس دل از هر گونه آلايش و گمان درباره خویش پاک سازو برهان و بدین سخن، باور آور که فرزند ایران و بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران هستی.

در نوجوانی هرگز در خیال کسی نمی گنجد که در آینده به انسانی بی عاطفه و بد اخلاق تبدیل شود. تصور همه از آینده یک زندگی آرمانی، منطقی و سرشار از عشق و عاطفه و انسانیت است.

جنید دامنش بگرفت و گفت: «من نمی دانم، تو از بهر خدا مرا بیاموز». بهلول گفت: «تو دعوی دانایی می کردی؛ اکنون که به نادانی خود معترف شدی، تو را بیاموزم». بدان که اینها که تو گفتی همه فرع است و اصل در خوردن آن است که لقمه حلال باید.

اگر کاربران اینترنت و فناوری جدید به اخلاق علمی و فضایل انسانی، آراسته نشوند و حریم قانون و دین و هنجارهای اخلاقی و آداب جوانمردی را رعایت نکنند؛ این ابزارها همچون بمب وایرانگر خواهد بود.